

هو الله - ای بنده حق در دوره‌های سابق آثار قدرت الهیه...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۱۷۵

هو الله

ای بنده حق در دوره‌های سابق آثار قدرت الهیه و حقیقت امر هر چند واضح و باهر بود ولی به ظاهر امتحانات الهی شدید و جاهلان را مدار ترددی حاصل زیرا شمس حقیقت از خلف سخاب رقیق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را به حسب نصوص قاطعه صریحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را به ظاهر ظاهر تفسیر مینمودند و چون مطابق فکر خویش نمی یافتند محجوب و محروم می ماندند. مثلاً ظهور حضرت قائم را شروطی مانند ظهور دجال و سفیانی و لوای قاهر و سیف شاهر و سلطنت ظاهر و پیش آهنگی تیوس سبعة و پرواز نقبا و نجبا از اطراف عالم به کعبه و ظهور آثار عجیبه و فتوح شرق و غرب و خضوع عجم و عرب و سفک دماء علما و گردش هفت آسیاب به خون آن سفها و در انجیل شرایط ظهور نیز منصوص و آن کسوف و خسوف و سقوط نجوم و تزلزل ارض و ارتجاج جبال و فریاد و فغان قبائل و امم و نزول موعود بر سخاب مرکوم و هیبوط جنود ملائکه و نفخ صور و صوت صافور و امثال ذلک. لهذا محتجبان را به حسب ظاهر اسباب عذری در دست و همچنین ظهور قیامت کبری را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکور شمس و انشقاق قمر و انتشار نجوم و نسف جبال و حشر وحوش و انفطار سما و امتداد صراط و نصب میزان و حشر اجسام و تسعر نیران و تزین جنان و حور و غلمان و فاکهه و رمان و حوریات لم یطمئنن انس قبلهم و لا جان بود. یعنی قیامت موقوف بر ظهور جمیع این آثار بود و جمیع این وقایع عظمی و قیامت کبری را



ORIGINAL



AUDIO

حضرت اعلیٰ روحی له الفداء میفرماید در طرفه العین واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بوئی نبرد و ابداً ملتفت نشد.

اما این ظهور اعظم را الحمد لله شروطی نه و عهدی نیست حجابی در میان نه و وسیله حرمانی در دست نیست. اولاً آن که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء خطاباً به اعظم ارکان بیان میفرماید ایّاک ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان. یعنی در ظهور من یظهره الله زهار زهار به واحد بیانی محتجب نشو لانه خلق عنده، زیرا واحد بیان خلق من یظهره الله است و واحد بیان هیجده حروف حیّاند و نوزدهم خود حضرت اعلیٰ روحی له الفداء است و لا بما نزل فی البیان و همچنین میفرماید زهار زهار مبادا به آنچه در بیان نازل به آن از او محتجب گردید یعنی مبادا بگوئی که در بیان چنین مذکور است این دلالت بر این میکند که من یظهره الله باید دو هزار سال بعد ظاهر شود، دیگر عدم شروط و عهد از این صریحتر چه؟ پس معلوم شد که در این دور اعظم ابداً اسباب احتجابی نه حضرت اعلیٰ روحی له الفداء میفرماید که وقوعات قیامت کبری که در یوم خمسین الف سنه باید وقوع یابد در طرفه العین واقع شد با وجود این بیانیها میگویند چرا مکتب من یظهره الله امتداد نیافت و با صبیان محشور نگرید و الف با تا نخواند و طفل ابجد خوان نگشت ملاحظه نمائید که چقدر غافل و ابله و بلید و محتجبند.

و از این گذشته ملاحظه نمائید که در این دور الهی چگونه قدرت نامتناهی ظاهر و آشکار شد. در سلف محتجبین به مظاهر الهیه استناد جهل و عجز میدادند یکی ان تبّعون الا رجلاً محسوراً میگفت و دیگری افتری علی الله ام به جنّه بر زبان میراند و دیگری و اذا رأوک ان یتخذونک الا هزواً هذا الذی بعث الله رسولا تکلم میکرد و در کور مسیح به یا مریم ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امّک بغیاً اعتراض میکردند و در کور حضرت موسی انّه لکبیر کم الذی علمکم السحر فرعون بر زبان میراند و اقوام به سائر انبیا و ما نراک اتبعک الا ارادنا بادی الرأی به کمال استهزاء میگفتند. اما در این یوم الهی و عصر ربّانی و قرن رحمانی نفسی به این کلمات تفوه نمود کلّ قبائل و امم از ترک و فرنگ و تاجیک و امریک و افریک شهادت بر عظمت و بزرگواری مظهر الهی دادند نهایت این است که انکار حقیّت و مظهریت نمودند و بس و الیوم در جمیع اوراق و جرائد عالم امم متمدنه شهادت بر عظمت جمال مبارک میدهند پس بین قوّت و قدرت کلمه الله چگونه در عروق و اعصاب هیکل عالم تأثیر نموده حتی بیانیها نیز از نفوذ امر بهاء الله و سطوع انوار ملکوت اهبی و قوّه نافذه کلمه الله در میان اغیار اعتباری حاصل نموده زیرا خلق کلّ را یک طایفه میدانند.

مثلاً ملا هادی دولت آبادی در اصفهان در حضور ذئب نجفی محض حفظ روح بی فتوحش بر روی منبر تبری تام استغفر الله از حضرت اعلیٰ نمود و لعنت نمود و جان در برد و چون به طهران آمد صم بکم عمی فهم لایرجعون بود. پس از آن که نفوذ امر بهاء الله در ارکان عالم تأثیر کرد شرق معطر شد و غرب منور گشت و حکومت مایوس از قلع و وقع شد و اکثر ناس در سرّ سرّ طالب اطلاع بر حقیقت حال شدند شخص معهود با

متعلقین و منتسبین خویش در نزد اکبر و اعظم طهران اظهار وجود نمودند و مشغول به ترویج اوهامات خویش گشتند جمهور ناس نیز جمیع را یک طائفه میدانستند لهذا از طالبان بعضی پذیرفتند این باید سبب شکرانه ایشان باشد بالعکس به کفران برخاستند و در میان یار و اغیار اهل حق را هزار افترا زدند و بد نام نمودند فسوف بیرون انفسهم فی خسران مبین.

از این گذشته جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کَشکول فقر بدست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت مینمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفياً به لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابدأ ذکر از امر باقی نمانده بود و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت و صوت حق جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متظلل در ظل انگلیس تا به حال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد جز این که به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت از جمله ملا جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع ارسالوا لنا بکراً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز الحمد لله ارسال نمود و در لوح مسطور مرقوم گشت ان الله یحب ان یراک بین الفین من الحوریات و هر چه ممکن بود تزئین نساء شد، از شیراز ام احمد از تفرش بدری از مازندران رقیه و از بغداد متعدد با وجود این به اینها قناعت نشد حرم محترمه حضرت اعلیٰ همشیره ملا رجبعلی ام المؤمنین که به نص قاطع حضرت اعلیٰ ازدواج جائز نه او نیز تصرف شد و بعد از چند روز به حاجی سید محمد بخشیده گشت.

دیگر نه صدائی نه ندائی نه ذکر و نه ثنائی بکلی امر حضرت اعلیٰ روحی له الفداء محو و نابود گردید و اگر جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء از سفر کردستان مراجعت نفرموده بودند و الله الذی لا اله الا هو اسمی از این امر باقی نمانده بود و جمیع خویش و بیگانه به این شهادت میدهند. باری حال نیز در قبریس تحت حمایت انگلیس الحمد لله به راحت و سرور مشغول و بیچارگان مریدان در طهران به مواعد عرقوبیه و رمل و اسطربلاب و همیه ترغیب و تحریص بر فساد و فتنه در حق حکومت گردید که چنین و چنان خواهد شد و به واسطه مریدان بی خردان تاج و صولجان بخشیده شد و جمیع گرفتار گشتند و آن بیچارگان به نکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا شدند و خود در کمال راحت نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ایامی میگذرانند. باری مقصود این است این مریدان که در طهران

عربده مینمودند و مطمئن به وعد و وعید او بودند لازم بود که او را بخواهند که به طهران قدم رنجه فرماید و سرور و سردار گردد و چنین تشویقات و تحریصات را در آنجا مجری بدارد. مظاهر الهیه و اولیای الهی آنچه به دیگران تکلیف مینمودند اول خود متصدی آن میشدند لکن جناب معلوم در قبریس در مهد امن و امان آرمیده و بیچارگان مریدان را دم توپ انداخت و به دار کشید اگر نفسی انصاف دهد همین کفایت است و علیک البهآء الابهی. ع ع

